

جاهایی از خودش را روبروی خورشید گرفته، معلوم شد آدم وسواس و این‌هایی است که می‌گوید آب به تنها شاید مطهر نباشد برای مواضع خاصه، طهارت می‌گیرد بعد می‌آید روی پشت‌بام می‌نشیند خودش را جلو آفتاب می‌گیرد که با آفتاب هم خشک بشود. حالا ما اگر احتمال می‌دهیم که آقا... هی گفته اغسل ثوبک، اغسل ثوبک، اغسل اغسل، خب اغسل که معنای آن روشن است اطلاق دارد. هر جور می‌خواهی بشور. بله از نظر این که هر جور می‌خواهی بشور، تمام افراد غسل را می‌گیرد اما آیا لازم است که بعد از شستن برای طهار شدن نهایی ما لباس را توی آفتاب بیندازیم تا خشک بشود؟ این را می‌گویند اطلاق مقامی. هیچ جا، جاهایی که شارع دارد ارشاد می‌کند به طریقه تطهیر، هیچ جا نگفته که جلوی آفتاب قرار بده تا خشک بشود. نه، این جا اطلاق دارد. هم در مجموع شریعت که نگاه می‌کنیم هیچ جا نفرموده، هم وقتی این اغسل اغسل را به افراد خاص گفتند به او نگفتند که آقا وقتی شستی برو بینداز توی آفتاب. پس بنابراین به این ما می‌گوییم... حالا فقیه این جا چه کار می‌کند؟ به برائت مراجعه نمی‌کند این جا، می‌گوید اطلاق مقامی دارد، این اطلاق مقامی روایاتی که دارد می‌گوید اغسل اغسل که آن جا امام تنبیه نکردند که بعد از شستن باید بروی توی آفتاب پهن بکنی. یا در مجموعه شریعت نفرمودند باید برای طاهر شدن بروی توی آفتاب پهن بکنی که خشک بشود. این اطلاق مقامی ادله خودش دلالت می‌کند بر این که پس این شرط نیست، این لازم است برای تطهیر. حالا می‌خواهیم بگوییم آیا ما به اطلاقات لفظیه یا اطلاقات مقامیه می‌توانیم تمسک کنیم برای این امور نوپیدای خمسسه یا نه؟ آیا به عمومات وضعیه که کل و امثال ذلک در آن به کار رفته می‌توانیم تمسک کنیم برای استنباط حکم در این موضوعات نوپیدای خمسسه؟ و هم چنین آیا صرف نظر از اطلاقات و عمومات، خود شرع بیانی دارد که به ما فهمانده باشد که بله شما می‌توانید تمسک کنید و تمسک کنید یا نه. فی البحث يقع فی ثلاث مقامات، یا ثلاث فصول. إن شاء الله برای فردا. و صلی الله علی محمد و ال محمد

جلسه ۱۴

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

خب در تمسک به اطلاقات و عمومات در مسائل نوپیدا و مصادیق نوپیدا گفتیم سه بحث داریم؛ بحث اول تمسک به اطلاقات، بحث دوم؛ تمسک به عمومات و بحث سوم این است که آیا روایاتی در مقام هست که دلالت کند بر جواز تمسک ولو این که به حسب قواعد محاوره بگوییم نمی شود ولی تعبد شرع باشد بر این که می شود یا خود شارع اخبار کرده باشد که بله من مرادم هست و می توانید تمسک کنید.

اما مقام اول که تمسک به اطلاقات باشد. در تمسک به اطلاقات هم گفتیم که دو بحث است؛ یکی تمسک به اطلاقات لفظیه و یکی تمسک به اطلاقات مقامیه.

اما تمسک به اطلاقات لفظی:

تمسک به اطلاقات لفظی مواجه با اشکالات عدیده است. چهار اشکال در این مقام ذکر شده. اشکال اول چند تا مقدمه دارد؛ مقدمه اولی این است که ما وقتی می خواهیم به اطلاق یک کلامی تمسک کنیم باید آن واژه ای که در آن کلام به کار گرفته شده است صادق باشد بر آن مصادیقی که می خواهیم بگوییم اطلاق آن جا را هم می گیرد و الا اگر آن صادق نباشد چه معنا دارد بگوییم اطلاق دارد و اطلاق این کلام شامل آن هم می شود. مثلاً فرض کنید خبز؛ نان. نان خب مصادیقی دارد، نان سنگ هست، تافتون هست، نان های مختلف وجود دارد. بربری هست، چه هست، نان های مختلف. حالا این جا مولی اگر گفت که مثلاً نان بخر یا نان صدقه بده، یا نان کفاره بده می گوییم اطلاق دارد همه این ها را شامل می شود چون این واژه نان قابل صدق بر همه این ها هست اگر شرایط اطلاق گیری باشد، مقدمات حکمت باشد می گوییم بله. اما آیا کسی می تواند اگر مولی گفته نان بخر، نان صدقه بده، بگوید که برنج هم می شود؟ برنج که مصداق نان نیست تا بگوییم اطلاق شاملش می شود. اگر بخواهیم بگوییم باید الغاء خصوصیت بکنیم نه این که بگوییم اطلاق شاملش می شود. پس بنابراین اولین مقدمه لازم برای تمسک به اطلاق چیست؟ این است که آن واژه به کار رفته در کلام این واژه خودش به حسب معنایش شامل آن مواردی که با اطلاق می خواهیم بگوییم شامل می شود بشود.

دو: مقدمه ثانیه این است که این مصادیق نوپیدا همان طوری که گفتیم اصلاً و ابداً در ذهن آدم های سابق خطور نمی کرده تا این که بخواهند لفظ را بر آن وضع کرده باشند.

س: استاد سنگک تازه اختراع شده.

ج: بله؟

س: می‌گویم سنگگ را تازه می‌پزند قدیم پیامبر گفته نان صدقه بدهد الان این را شامل نمی‌شود؟

ج: بله، اگر واقعاً... اشکال حالا این است؛ اشکال حالا جواب دارد یا نه، فعلاً اشکال را داریم بیان می‌کنیم، نقل کفر می‌کنیم، نقل کفر که اشکال ندارد که.

می‌گوید آقا اصلاً توی ذهن آدم این مصادیق نوپیدا وجود نداشته تا این که این لفظ مثلاً سفر را که وضع می‌کرده، سفر را با هواپیما وضع کرده باشد، با قطار وضع کرده باشد، با ماشین وضع کرده باشد، اصلاً به ذهن‌شان خطور نمی‌کرده و وضع هم توقف بر توجه به معنا دارد دیگر.

س: حاج آقا این مستلزم تابعیت شارع از واضع است می‌گوییم این اشکال مبتنی بر این است...

ج: خب بله، این تابعیت شارع از واضع که اشکالی ندارد که. شارع می‌گوید که... کلمه ماء را شارع در چی استعمال می‌کند؟ همان که واضع برای آن وضع کرده، مگر یک جایی حقیقت شرعیه باشد. چون شارع به همان الفاظی که متدارج بین عرف است دارد حرف می‌زند دیگر، خودش هم عرب است به همان الفاظ عربی دارد حرف می‌زند مگر یک جایی آمده باشد گفته باشد که آن هم معلوم نیست اصلاً داشته باشیم که وضع تعیینی داشته باشیم بیاید الفاظ را بر یک معنای خاصی وضع بفرماید.

س: ملاک تدبیر ملاک است یا چیز است.

ج: نفهمیدم....

خب پس بنابراین مقدمه اولی این شد که تمسک به اطلاق توقف دارد بر این که آن مواردی که ما می‌خواهیم با اطلاق بگوییم کلام شاملش می‌شود، آن‌ها از مصادیق آن واژه‌هایی باشد که در آن کلام به کار رفته.

مقدمه دوم این است که این مصادیق نوپیدا نمی‌تواند جزء معانی آن الفاظی باشد که شارع به کار برده است، چرا؟ چون این الفاظی که واضع وضع کرده، این معنای نوپیدا اصلاً به ذهن او خطور نمی‌کرده تا برای آن‌ها وضع کرده باشد. وقتی وضع نکرده برای آن پس شامل نمی‌شود، وقتی شامل نشد پس اطلاق شرطش را ندارد، شرطش این بود که جزو معنای آن باشد، شاملش بشود.

این اشکال اولی است که وجود دارد تا حالا بعد ببینیم جواب می توانیم بدهیم یا نه.

«الفصل الأول التمسک بالإطلاق، إنَّ الاطلاق قد يكون لفظياً» همانند اطلاق ادله ای که دلالت می کند بر این که مسافر یقصر. مثل اطلاق این ادله «بالنسبة الى السفر بالطائرة» با هواپیما «و قد يكون مقامياً» و گاهی هم اطلاق مقامی است «كعدم ذکر شیءٍ آخرٍ غیر المپهرات المعروفة من الماء و نحوه المقتضى لعدم مپهريّة غيرها» مثال می زنند برای اطلاق مقامی می فرمایند مثل عدم ذکر شدن شیء دیگری غیر از همین مپهرات چندگانه ای که در فقه معروف است، در اسلام معروف است از ماء و نحوه ماء مثل زمین، مثل شمس و مثل انقلاب یا استهلاک و امثال ذلك که در کتاب طهارت و مپهرات گفته شده. خب ما می بینیم در شرع غیر از این چند تا چیز دیگری گفته نشده، اگر واقعاً در اسلام یک چیزهای دیگری هم غیر از این ها مپهر بود در طول این دو بیست و پنجاه سال، ائمه نمی فرمودند؟ مثلاً اگر بعضی از امور شیمیایی که آن ها هم شویندگی دارند و آن هم در ازمنه سابقه بوده ولی نفرمودند که این ها هم... مثل اشنون، ما بچه که بودیم یک چیزی بود به جای همین تایید و این ها اشنون بود، می رفتیم از عطاری ها می خریدیم بعد توی خانه این را می کوبیدند، این گیاه است، ریشه یک گیاهی است. این کف می کرد و این ها با آن ظرف می شستند، لباس می شستند و این ها. به اسم اشلون. خب هیچ جا ذکر نشده با این که این ها وجود داشته، هیچ جا گفته نشده این مپهر است. پس اطلاق مقامی یعنی این که در شرع نامی از این ها برده نشود به عنوان مپهر این خودش دلیل است بر این که مپهرات منحصر در همان هایی است که گفته شده و این ها مپهر نیستند. این طلاق لفظی نیست چون لفظی نیست که شامل این بشود که، اما اطلاق مقامی است، یعنی مقامی است اشاره می خواهد، تعلیم بدهد مپهرات را، نامی از این ها نبرده، اگر این ها مپهر بودند باید نام می برد دیگه. این مثال. مثالی هم که دیروز عرض کردیم این بود که فرموده «اغسل اغسل» هیچ نفرموده بعد از شستن برو تو آفتاب بینداز، توی آفتاب انداختن که اغسل شامل آن نمی شود. ولی مقام مقامی است که اگر آن لازم بود باید آن را هم می فرمود.

س: استاد بیخشید در بحث مفهوم شرط؟؟ به باب را نوعی از؟؟ لفظی می دانند. خب همان جا توی مقام ذکر مپهرات می گفت این مپهر بعدی که ذکر نشده را می توانست با؟؟/ به باب؟؟ لفظی به باب....

ج: آن جا هم هر جا....

س: اطلاقش لفظی می شود، دوباره مقامی نیست. یا همان که مثلاً اغسل ثوبک مع التشریف بالشمس، با مع بیاید همان اغسل غسلًا مع التشریف یعنی بازگشت اطلاق مقامی آیا به اطلاق لفظی نیست؟

ج: نه نیست. مثال گفتم دیگر، دیروز این را توضیح دادم. اغسل مفادش چیست؟

س: یعنی شستن.

ج: شستن. اغسل یک شستن خاصی است، این است. آیا پهن کردن در آفتاب و خشک کردن به آفتاب مصداق اغسل است؟ یا امر آخری است؟ واژه اغسل آن را شامل نمی شود که بگوییم اطلاقش شامل شد. پس به چی استدلال می کنیم؟ می گوییم در کنار اغسل یک وظیفه آخری را نگفت که عبارت باشد از پهن کردن در آفتاب. اگر آن هم در روند تطهیر لازم بود باید می فرمود. بله به اغسل می توانیم تمسک کنیم به این که هر جوری بشورید، حالا با ماشین بشوری، با دستت بشوری، با پایت لگدمال بکنی، با دستت بشوری، این ها را همه را شامل می شود، اغسل این ها انقسامتش است، این ها افرادش است، این درست است ولی خشک کردن در آفتاب این دیگر از اقسام شستن نیست، این یک کار دیگری است باید در کنار شستن اضافه بشود. این را فرموده این می شود اطلاق مقامی یعنی خود واژه شامل آن نمی شود، بلکه چون مقام مقام تعلیم کیفیت تطهیر است و اگر این در روند تطهیر دخالت داشت باید ذکر می شد و نشده این... و هم چنین این مثال این جا که ایشان این را زدند، مثال این جا این است که شارع در مقام تعلیم مطهرات است، به واسطه بیانات مختلفه، اگر دو قرن و نیم گذشت و هیچ جا دیدیم فرموده غیر از آن ها و محیط شرع خالی شد، رها شد از بیان مطهرات آخر این خودش دلیل می شود که مطهرات آخری نداریم، این جا دیگر لازم نیست ما به استصحاب بقاء نجاست یا فلان و این ها تمسک بکنیم. خود این دلیل است که این مطهر نیست. اگر شرایطش ??? باشد.

س: پس در نتیجه مشکلی نداریم، اصل این روش است یعنی همین ها را می شود با اطلاق لفظی هم...

ج: نمی شود.

س: آن جا هم می توانست بگوید اغسل ثم جففه یا بعد جففه.

ج: من تعجب می کنم، اطلاق کجای آن؟

س: توی مفهوم شرط همین‌ها را می‌گویند.

ج: نمی‌گویند. آن جا هم که نمی‌گوییم اطلاق است، آن جا هم....

س: اطلاق لفظی در شرط...

ج: نه آقای عزیز آن جا هم اطلاق مقامی است. که می‌گوییم مقام مقامی است که باید این قید شرط آخر را مثلاً ذکر می‌کرد. اگر در مقامی باشد که حتماً می‌خواهد ذکر بکند، اما اگر چیز دیگری است، لازم نیست ذکر بکند، مگر مقام مقامی است که هرچی شرط است ذکر کند.

س: یعنی تحدید با حرف عطف و این‌ها را قبول ندارید تحدید لفظی است؟ اگر بگوید اغسله و جففه.

ج: چرا، جففه اگر گفت که خود جففه را گفته.

س: خب حالا که نگفته یعنی...

ج: نگفته که اطلاق لفظ نمی‌شود. یعنی شمول لفظ است؟ شمول کدام لفظ است؟ گفته اغسله شمول اغسل است؟ اغسل دارد شاملش می‌شود؟

س: این اغسل حالات؟؟ دارد که با حروف عطف می‌شود...

ج: آن که شستن نیست، بعد از شستن است، توی آفتاب انداختن بعد از شستن است. پس می‌شود مقامی، یعنی مقام مقامی است که باید یک امر آخری را می‌گفت، نه اطلاق لفظ شاملش می‌شود، این لفظ که این مصداقش نیست که شاملش بشود.

س: ملاک مهم است یا صرف وضع مهم است؟

ج: بله؟

س: باید ملاک را بررسی کنیم یا وضع را بررسی کنیم؟

ج: برای این که اطلاق ملاک نیست، وضع ملاک است، مدلول لفظ ملاک است. برای اطلاق‌گیری نه برای این که تصریح حکم بکنیم از راه این که ملاک را می‌دانیم می‌گوییم ملاک آن جا هم هست. آن‌ها یک طرق دیگری است.

اطلاق معنایش این است که این لفظ شامل می‌شود. لفظ اگر شامل بخواهد بشود باید یک معنایی داشته باشد که این را هم بگیرد.

«و قد يكون مقامياً» گاهی اطلاق مقامی است «كعدم ذكر شيءٍ آخرٍ غيرِ المطهراتِ المعروفةِ من الماءِ و نحوه» که این عدم ذکر شیء آخر از مطهرات مقتضی عدم مطهریت غیر این مطهرات معروفه است. «فیبحث عن أنه هل يشمل اطلاقه المقامی المصداق الجدید» گفته می‌شود که آیا این اطلاق مقامی شامل مصداق جدید می‌شود یعنی می‌توانیم به اطلاق مقامی بگوییم این مصادیق جدید هم به واسطه اطلاق مقامی رفع می‌شود، کنار می‌رود، مراد نیست یا نه؟ بله «كالمنظفات الكیمیاییة الحديثة» مثل نظافت‌ها کننده‌ها و شوینده‌های شیمیایی که جدیداً پیدا شده. می‌توانیم؟ بله آن‌هایی که آن زمان بوده می‌توانیم، مثل همان اشنون که گفتیم، می‌توانیم بگوییم آن‌ها مطهر نیستند چون شارع ذکر نکرده و بوده. اما اگر یک چیزی امروز است، الان بشر به آن رسیده می‌توانیم بگوییم اطلاق مقامی... بله باید در این دو قرن و نیم می‌گفتند که یک چیزهایی در هزار سال پیش به وجود می‌آید آن‌ها هم مطهر است و حیث این که نگفتند معلوم می‌شود مطهر نیست. این را بحث باید بکنیم.

حالا «و الکلام يقع فی مقامین؛ المقام الأول فی التمسک بالاطلاق اللفظی و قد یناقش فی شمول الاطلاق اللفظی للموضوعات المستحدثة بمناقشاتٍ عديدةٍ اربعة» که چهار مناقشه در این جا ذکر شده که يرجع كلها الى الاشکال فی انعقاد الظهور الاطلاقی بالاضافة الى تلك الموضوعات لا فی حجیته بعد فرض انعقاد الظهور».

نکته‌ای که می‌فرماید این است که این مناقشات اربعة بازگشت همه‌اش به یک اشکال واحد است و آن این است که آیا ادله نسبت به مصادیق مستحدث ظهور پیدا می‌کند یا نه؟ ظهور دارد یا ندارد؟ مناقشه در این است که این صغرای ظهور محقق می‌شود یا نمی‌شود و الا از نظر کبری مسلم اگر ظهور محقق بشود ظهور حجت است، ظهور لفظ حجت است، نظیر حرفی که در باب مفاهیم زده می‌شود، در باب مفاهیم علماء می‌گویند نزاع در باب مفاهیم در باره این است که آیا جمل شرطیه مثلاً یا وصفیه یا جملی که غایت دارد یا چه دارد یا چه دارد، آیا ظهور در مفهوم دارد یا ندارد؟ و الا همه قبول دارند اگر ظهور داشته باشد ظهور حجت است. در کبرای ظهور مناقشه نیست، اشکال اگر هست در تحقق صغری است که آیا این جاها ظهور هست، جمله شرطیه ظهور دارد در مفهوم یا ندارد؟ این جا مناقشات در هین است که این مناقشین می‌خواهند بگویند اطلاق ظهوری منعقد نمی‌شود، ظهور اطلاق منعقد نمی‌شود، نه این که با این که منعقد می‌شود می‌خواهند بگویند حجت نیست.

می‌فرمایند که: «بمناقشات» که «یرجع» همه این مناقشات به اشکال در اصل انعقاد ظهور اطلاقى بالنسبه به آن موضوعات نوپیدا، نه در حجیت آن ظهور بعد از فرض انعقاد ظهور، نه و الا اگر انعقاد ظهور را قبول کردیم، صغری را قبول کردیم لاشکال در این که حجت است. «و هی» حالا آن مناقشات این‌ها هستند که تالیاً ذکر می‌شود. «المناقشة الأولى قصور اللفظ عن شمول المصداق الجديد» این الفاظی که در کلام شارع به کار رفته این‌ها قصور دارند از این که مصادیق نوپیدایی بعد از هزار سال را بگیرد. اصلاً نمی‌تواند این‌ها را بگیرد، چون نمی‌تواند بگیرد پس بنابراین اطلاق منعقد نمی‌شود، ظهور اطلاقى منعقد نمی‌شود. مثل همان طور که عرض کردم مثل این که کسی گفت نان بخر این نان نمی‌تواند شامل چه بشود؟ شامل گوشت بشود، چون نان، مفهومش، معنایش شامل گوشت نمی‌شود که بگوییم اطلاق نان فقط گوشت را هم می‌گیرد. این جا هم همین جور است می‌گوید آقا این الفاظ اصلاً شامل مصادیق نوپیدا نمی‌شود تا تو بخواهی بگویی اطلاق دارد و ظهور اطلاقى دارد.

«ما يقال من أن» این آن افتاده. «ما يقال من أن الخطاب المطلق...»

س: حاج آقا گوشت مصداق جدیدی نیست که. آن زمان هم بوده.

ج: بابا مثال دارم.. امروز را دارم مثال می‌زنم.

س: امروز صد تا....

ج: عجب است. می‌گویم مثال دارم برای این می‌زنم که اگر چیزی مصداق نباشد می‌شود بگوییم اطلاق آن را می‌گیرد؟ نه، مثل چی؟ مثل این که گفته نان بخر. می‌توانیم بگوییم گوشت را شامل می‌شود؟ نه، چون گوشت مصداق نان نیست. این مثال مال امروز. حالا نظیر همین حرف را نسبت به الفاظ می‌زنند، می‌گویند الفاظ نسبت به مصادیق نوپیدایی که آن زمان‌ها نبوده که این الفاظ را وضع کردند، شامل نمی‌شود. چون اصلاً در ذهن واضح نبوده که بخواهد بر آن‌ها وضع کرده باشد. اشکال این است. حالا تا ببینیم چه جور جواب می‌توانیم بدهیم.

«ما يقال من أن الخطاب المطلق إنما يعم ما هو مصداق لما وُضع له اللفظ الوارد في...» خطاب مطلق همانا شامل می‌شود چیزی را که آن چیز مصداق و فرد است برای معنایی که وضع گردیده شده است برای آن معنا آن لفظی که وارد شده در خطاب. شامل آن می‌تواند بشود. «فخطاب اکرم العالم يشمل» چه کسانی را؟ «کل من يصدق عليه عنوان العالم» آن‌ها را شامل می‌شود و کسانی را شامل می‌شود که «یکون من مصادیق العالم دون من لم يكن

کذلک» اما آن‌هایی که مصداق عالم نیستند؛ جهال، اکرم العالم جهال را شامل می‌شود؟ نه، چون اصلاً مصداق عالم نیست. این مقدمه اول.

مقدمه دوم: «و الالفاظ إنما توضع للمعانی المتصورة لدى الواضع» الفاظ همانا وضع می‌شوند برای معانی‌ای که متصور است پیش واضع، به ذهنش آمده، به آن‌ها توجه کرده الفاظ را بر آن‌ها وضع می‌کند. «و لما كانت المصادیق الجديدة غير متصورة للواضع بل...» نه تنها متصور نیست برای واضع «بل و غير معقولة عنده احياناً» بلکه احياناً اصلاً معقول نیست همان طور که قسم اول بود از اقسام خمسة. اصلاً به ذهنش نمی‌آید که چنین چیزی ممکن است تا این که حالا بخواهد لفظ را برای آن هم وضع کرده باشد.

خب «بل و غير معقولة عنده احياناً فلا يشمل الخطاب المصادیق الجديدة» بنابراین خطاب مصادیق جدیده را نمی‌تواند شامل بشود. چون شرط اول را ندارد. شرط اول چی بود؟ که اطلاق چیزی را می‌گیرد که مصداق باشد برای آن معنا. این جا هم مصداق نیست، چون وقتی واضع این الفاظ را وضع می‌کرده توجه به این‌ها نداشته که برای آن‌ها هم وضع کند تا مصداق آن بشوند.

س: اگر کسی واضع را خدا بداند...

ج: بله، اگر کسی واضع را خدا بداند بله اشکال ندارد.

«مثلاً إن لفظه الأم موضوعة للتي تحمل الولد في بطنها بعد نشوء الولد من مائها» کلمه أم برای چی وضع شده در لغت عرب؟ و مادر مثلاً در لغت ما؛ فارس؟ این لفظ أم وضع شده برای آن خانمی که ولد را حمل می‌کند در شکم خودش و در رحم خودش بعد از این که... با این قید، بعد از نشوء آن ولد از ماء خودش، از نطفه خودش. «من نطفة امشاج» خب از نطفه‌ای که مال خودش است که با نطفه زوجهش مثلاً ممزوج شده. این را می‌فهمیدند، کلمه ام را برای این وضع کردند. حالا اگر ببینند امروز نطفه یک خانم دیگری را می‌گذارند توی رحم یک خانم دیگر و آن جا این نطفه رشد می‌کند، بچه می‌شود و حمل می‌کند. حالا آیا می‌توانیم به ادله که گفته است که مثلاً نظر به أم جایز است یا فلان وظایفی بین ولد و أم در ادله آمده بگوییم شامل أم صناعی هم می‌شود که بله این نطفه یک خانم دیگری بوده برداشتنند گذاشتند توی شکم این، توی رحم این؟ این اول کلام است، این مستدل می‌گوید آقا نمی‌شود. چرا؟ برای این که واژه أم آن زمانی که یعرب بن قحطان مثلاً که واضع لغت عرب باشد أم را وضع کرده اصلاً توی

مخیله اش خطور نمی کرده چنین چیزی بشود. پس بنابراین واژه أم را برای چنین مادرانی وضع نکرده. اصلاً واژه أم شامل چنین مادرانی که از نطفه خودشان نیست، نطفه کسی دیگر را گذاشتند توی رحم او اصلاً شامل این کلمه أم نمی شود. حالا که شاملش نمی شود، شارع وقتی می فرماید مثلاً لا بأس بالنظر الی الأم، نمی توانیم بگوییم اطلاقش این أم را هم می گیرد. این که جزو موضوع له آن نبوده، جزو مصداق آن نبوده که، چه جور می توانیم بگوییم شاملش می شود؟ به اطلاق نمی توانیم تمسک کنیم. بله حالا ممکن است یک فقیه الغاء خصوصیت بیاید بکند، آن یک چیز دیگری است، اطلاق نیست.

می فرمایند که: «و حیث أن الواضع لم يتصور نشوء الولد من ماء امرأة و حمل امرأةٍ أُخرى» برای آن ولد. ماء از امرأه ی دیگری باشد و حمل از یک مرأه دیگری باشد. چون این چنینی است «لم تكن مثل هذه الأمومة و الولادة مورد وضعه» پس مثل این جور مادر بودن و مثل این جور ولادت پیدا کردن مورد وضع آن واضح نیست. «و علیه فقصور اطلاق الأم عن الشمول لمثل هذه المرأة فی نحو قوله تعالى فی عداد المحرمات أمهاتکم و کذا أمهات نسائکم من قبیل القضية السالبة بانتفاء الموضوع» بنابراین قصور اطلاق أم از شمول مثل این گونه خانم‌هایی که مادر شدند به واسطه تلقیح صناعی، تلقیح‌های این جوری، این قصور اطلاق در نحو فرمایش خدای متعال که در عداد محرمات به انسان فرموده «أمهاتکم» یکی از محرمات فرموده أمهاتکم که ازدواج با او حرام است. با این أمهات، آیا این شامل این جور أمهات هم می شود؟ یعنی نطفه یک خانمی را گذاشتند در رحم یک خانم دیگر و این نطفه شد یک پسر، به دنیا آمد، این پسر نمی تواند با این خانم ازدواج کند به خاطر أمهاتکم؟ این أمهات شامل این خانم نمی شود، این مادر نمی شود. «و کذا أمهات نسائکم» مادرزن‌ها را، قرآن می گوید مادر زن‌ها هم بر شما حرام هستند. حالا یک خانمی نطفه یک خانم دیگری را گذاشتند توی رحم این، یک دختر از او متولد شد، یک آقای آمد با این دختر ازدواج کرد، آیا این آقای که با این دختر ازدواج کرده با این خانم نمی تواند ازدواج کند به دلیل «أمهات نسائکم» می توانیم به این اطلاق تمسک کنیم یا می گوید نه، این امهاتی که این جا ذکر شده شامل چنین مادرهایی نمی شود؟ پس به این اطلاق نمی توانیم تمسک کنیم. اگر می خواهی دلیل برای آن پیدا کنی باید به یک راه‌های دیگری بروی، به اطلاق امهات نسائکم نمی توانی تمسک کنی چون واژه امهات و أم وضع نشده برای معنایی که شامل این‌ها هم بشود. چون واضح در آن زمان به ذهنش این چیزها خطور نمی کرده که برای این وضع کند.

س: استاد این مناقشه فقط مال مورد اول از صور خمسہ مسائل مستحدثه است؟

ج: نه، حالا بعد باید حساب بکنیم اگر جواب داشته... حالا ببینیم. به خصوص آن‌ها است فلذا گفتیم به خصوص آن جایی که به ذهن، مخیله‌اش. اما آن جایی که نه..

س: این قید می‌آید دیگر، همه جا این قید را آوردیم.

اما آن جایی که نه، باز این جور نبوده که تصور... ولی تصور نمی‌کرده. هر جا تصور نبوده وضع هم نیست. چون وضع بعد از تصور است. آدم برای چیزی که اصلاً توی ذهنش نیامده تصور نکرده چه جوری وضع می‌کند؟

س: استعمال لفظ توسط شارع؟؟؟

ج: بله، چون وضع جدید که ندارد، الفاظ را که دستکاری نکرده، همان الفاظ، همان معانی عرفی که دارد به همان معنا استعمال می‌کند.

خب می‌فرماید: «و علیه فقصور اطلاق الأم» در این کلمات شارع، این قصور از چه باب است؟ از قبیل قضیه سالبه به انتفاء موضوع است چون اصلاً موضوع ام این جاها وجود ندارد، از این جهت قصورش شمول دارد نه از این جهت که مولی در مقام بیان نیست، نه از جهت این که در مقام اجمال و ابهام است. نه، به خاطر این که اصلاً این واژه‌ها سالبه به انتفاء موضوع است، این‌ها ام نیستند، این امی که معنای آن واژه‌ها است نیستند. پس بنابراین قصور اطلاق از شمول در این موارد از قبیل قضیه سالبه به انتفاء موضوع است که اصلاً موضوعش این جا منتفی است.

س: آن واضع تمام این خصوصیات را لحاظ کرده برای این وضع، یک وقت می‌بینی مثلاً صرف بودن در رحم مادر کفایت می‌کند، یا حالا هر نطفه‌ای که می‌خواهد باشد. از کجا بدانیم که....

ج: غیر از این را اصلاً تصور نمی‌کرده پس آن که توی ذهنش می‌آمده همین بوده که بچه‌ای که از نطفه خودش دارد درست می‌شود، اصلاً توی ذهنش خطور نمی‌کرده که چنین چیزی ممکن است که نطفه زن دیگری را در رحم زن دیگری قرار بدهند و بشود. اصلاً به ذهنش خطور نمی‌کرده چنین چیزی.

س: شاید ام را آن‌ها به کسی می‌گفتند که فقط داخل شکم باشد دیگر از ناحیه این نباشد...

ج: بله می‌دانم داخل شکم باشد ولی داخل شکم بودن را منحصر در چی می‌دیدند؟ منحصر در این قسم داخل شکم بودن را می‌دیدند. منحصر در این قسم این داخل شکم بودن می‌دیدند نه به هر شکلی. به هر شکلی مگر امکان دارد.

حالا این‌ها را ما داریم پیاز داغ آن را زیاد می‌کنیم که اشکال را فعلاً یک مقداری... بعد جواب که داده می‌شود. فعلاً باید اشکال را تا می‌توانیم بپزیم که چی این‌ها گفتند.

بعد می‌فرمایند که: «لا أن تلك المرأة الأخرى أم» نه این که در این جور آیات و این جور ادله بگوییم آن مرأه هست و صدق لغت بر آن می‌کند «و الاطلاق قاصر عن شمولها» به خاطر علل دیگر، مثلاً در مقام بیان نیست، در مقام اجمال است. نه، سالبه به انتفاء موضوع است، اصلاً واژه أم شامل آن نمی‌شود. «و العرف الفعلى و إن حکم فعلاً بكون هذه المرأة أمًا إلا أنه وضعٌ جديدٌ للفظ» اگر شما بگویید بابا امروز مردم به این هم می‌گویند مادر، امروز به این هم می‌گویند مادرزن، بدون هیچ مسامحه‌ای حقیقتاً می‌گویند، جواب این است که قبول داریم امروز می‌گویند اما ملاک در معنا کردن الفاظ شارع معانی زمان صدور است نه معانی که بعداً پیدا شده.

می‌فرماید: «و العرف الفعلى و إن حکم فعلاً» اگرچه فعلاً یعنی هم اکنون حکم می‌کند به بودن این مرأه‌ای که نطفه مرأه دیگر در رحم او قرار داده شده «أمًا» حکم می‌کند که این هم مادر أم است «إلا أنه وضعٌ جديدٌ للفظ» این یک وضع جدید برای لفظ است. «و العبرة فى التمسك بالخطاب إنما هو بالعرف المعاصر للخطابات» چون با آن مردم دارد حرف می‌زند. پس معانی که الفاظ در آن زمان معنای آن هست، آن‌ها را اراده می‌کند نه معنایی که الان معنای آن نیست و هزار سال دیگر معنای آن می‌شود. «فلا يحمل اللفظ على الموضوع له بالوضع الجديد» بنابراین حمل نمی‌شود لفظ‌هایی که از شارع صادر شده است بر موضوع‌ه آن الفاظ به وضع جدید. «نعم إن الوضع الجديد ربما يلحظ فيه المناسبة للوضع القديم بحيث لو كان العرف القديم حاضراً لوضع اللفظ بإزاء المعنى الفعلى لشدة المناسبة بين المعنيين إلا أن ذلك غير الوضع للمعنى الفعلى قديماً».

می‌فرماید بله یک نکته‌ای جا وجود دارد ولی این نکته این موجب توهم نشود و آن این است که این وضع‌های جدید گاهی به خاطر شدت مناسبت بین این و آن وضع قدیم است. و عرف دیدند خیلی تناسب دارد آمدند برای این هم وضع کردند. مثلاً چراغ، کلمه چراغ در عرف قدیم برای چی وضع شده؟ برای همان‌هایی که این فتیله داشته و فلان و فرض کنید این جورى. الان مثلاً به این لامپ هم می‌گوییم چرا روشن کن، خب این‌ها خیلی تناسب با هم دارند، آن روشنی دارد، تاریکی از از بین می‌برد، این هم این کار را انجام می‌دهد. این تناسب باعث می‌شود که در عرف بگویند این هم چراغ است ولو آن واضع قبلی اصلاً توی ذهنش چنین چیزهایی نبوده که وضع برای این هم کرده باشد. این را قبول داریم. کلمه أم هم همین جور است؛ خیلی تناسب دارد. بله حالا آن توی شکم او بوده